

## دیوها و دلبر. الین فینستین. ترجمه رضارضایی

۲۰۹ مطلبی که می خوانید، شرحی است بر کتابی به نام آنا آخمتووا اثر روبرتا ریدر، از انتشارات الین اند باسبای\*. این ترجمه قبلاً در مرداد ماه ۱۳۷۴ در مجله نگاه نو (شماره ۲۵) چاپ شده بود، و اینک با مختصر تغییری که مترجم اعمال کرده است در این ویژه نامه ارائه می شود.

آنا آخمتووا اگر شاعره هم نبود در یادها می ماند. آریستوکراتی فطری بود که (به ادعای خودش) خون سلاطین تاتار در رگ هایش جریان داشت، و عضو انجمن «سگ و لگرد» پترزبورگ بود. خودش در شعر بی قهرمان نوشته که آدمی بوده اهل تسارسکویه سلو، اما کمی گناهکارتر.

تأثیرش بر مخاطبان تا حدود زیادی به زیبایی و شکیبایی اش مربوط می شد. باریک اندام و شکننده و دست و پا چلفتی بود و بیشتر وقت ها به شدت بیمار می شد. در عین حال، اگر زیبا هم نبود در شعر قرن بیستم روسیه جایگاه خود را می داشت. شاعره نابغه ای بود که در نخستین شعرهای عاشقانه اش حساس ترین و بارورترین لحظه ها ثبت شد.

در این زندگینامه که به خوبی جزئیات زندگی جسورانهٔ آن آخمتووارا ثبت کرده است به روشنی درمی یابیم که او قهرمانی واقعی بوده است.

در دورانی که بیشتر مردم از همسایگان محکوم خود روی برمی گرداندند، آن آخمتووا به دوستان خود وفادار ماند. بخصوص به اوسپ ماندلشتام شاعر و همسرش نادژدا کمک کرد و آثار اوسپ ماندلشتام را نجات داد. در زمان دشواری های بزرگ، صمیمیت خود را با هنرمندان دیگر، از جمله بولگاکوف و شوستاکوویچ، حفظ کرد. با کسانی که صاحب قدرت بودند می توانستند حکم محکومیت و محرومیت صادر کنند بی محابا مخالفت کرد و در عین حال همواره به یاری قربانیان برخاست. حتی موقعی که خودش در خطر بود باز هم از کمک و یاری مضایقه نکرد.

آنا آخمتووا برخلاف بسیاری از همتایان خود، نظیر بوریس پاسترناک، هیچ گاه مجذوب آرمان های انقلاب اکتبر نشد. خودش شاهد زندهٔ رویدادهای ۱۹۱۷ در پتروگراد بود و از خشونت و آشوبی که در گرفت بدش آمد. با وجود این، در زمرهٔ کسانی نبود که «جلای وطن» کردند، و خودش هم به این امر مباحات می کرد. شوهر اولش، گومیلیوف شاعر، می گفت: «شاعران بزرگ، هر گرایش سیاسی که داشته باشند، همواره در سرنوشت ملت خود شریک می شوند.» هر دوی آن ها با ماندن در روسیه تاوان سنگینی دادند. گومیلیوف در سال ۱۹۲۲

اعدام شد؛ پسرشان، لِف، به زندان افتاد و اشعار مارینا تسوتایوا اجدای دهه سی.

آخمتووا دو بار ممنوع اعلام شد. یک بار در سال ۱۹۲۵ و بار دیگر، پس از یک دورهٔ کوتاه سال های جنگ، در سال ۱۹۴۶ به فرمان ژدانوف. شعرهای او را دربارهٔ مصایب دوران وحشت استالین صرفاً می بایست به حافظه سپرد.

بسیاری از شاعران روس تبعید شدند. از جمله، تنها شاعره ای که نبوغی همتای آخمتووا داشت، یعنی مارینا تسوتایوا، تبعید شد. این دو با هم فرق های بسیار داشتند. آخمتووا شاعره ای جدی و خویشتندار بود اما تسوتایوا به شدت شور و سودای شهرت داشت. با



وجود این، چه شباهت‌ها و قرابت‌های عجیبی داشتند (گوی این وجوه اشتراک زنان شاعر بود). مردان به دلیل زیبایی آخمتووا عاشقش می‌شدند، اما هر سه ازدواج آخمتووا مانند ماجراهای عاشقانه تسوتایو فرجامی نامیمون داشت. گومیلیوف شوهر وفاداری نبود. شیلیکو که پژوهشگر معتبر متون بابلی بود و شهرت بین‌المللی داشت همانند اژدهایان رفتار می‌کرد و هنگامی که آخمتووا شعر می‌سرود حسادت می‌ورزید. پونین مورخ، شوهر سوم آخمتووا، نیز سلطه‌گر بود. «بی‌بال و پر و رام / در خانه‌ات می‌زیم.»

۲۱۱

آخمتووا که ادغام وظایف مادری و همسری را دشوار می‌یافت اندکی پس از به دنیا آوردن پسرش او را به نزد مادر شوهر خود فرستاد. شاید بتوان آخمتووا را ملامت کرد که چرا به قدر کافی از پسرش مراقبت نکرد، اما گومیلیوف نیز هنگام زایمان بر بالین همسر حضور نداشت. آخمتووا درباره احساس گناه خود شعرهای پراحساسی سرود: «می‌دانم که نمی‌توانی چندان به یادم آوری / دل‌بندم / در آغوش نگرفتم، نوازش نکردم / ترا به مراسم مقدس نبردم.»

وزمانی که استالین نگاهش متوجه آخمتووا شد، آخمتووا به واسطه پسرش بیشترین رنج‌ها را تحمل کرد. پسرش به زندان افتاد و آخمتووا در صف زنانی قرار گرفت که «بسته‌های محبت در دست» به لویبانکا می‌رفتند. در شعر مرثیه، مادری که در انتظار خبری از پسر زندانی‌اش به سر می‌برد به مریم در پای صلیب تشبیه شده است.

دستگیری دوم لِف پس از صدور فرمان ژدانوف بود؛ بازداشت، او به رغم تلاش‌های آخمتووا، تا بعد از مرگ استالین ادامه یافت. سرانجام پسر به خانه برگشت و اتاق کوچکش را از بوی توتون پر کرد. روبرتا ریدر [نویسنده کتاب] تصویر پراحساسی از غرور مادرانه آخمتووا ترسیم کرده است. متأسفانه غم‌انگیزترین بخش زندگی آخمتووا پس از این واقعه آغاز شد. مقامات اردوگاهی که لِف در آن زندانی بود از خلاء خاطرات او استفاده کرده و به او القاء کرده بودند که مادرش به سرنوشت او بی‌اعتناست. آخمتووا در واپسین سال‌های عمر اغلب در بیمارستان بود، و خصوصیت پسر هم مدام او را می‌آزرد، اما رفته رفته از گوشه و کنار جهان ندهای بزرگداشت آخمتووا برمی‌خاست. ♦ ♦ ♦

